

سید محمدعلی جمالزاده

نثر فارسی دوره قدیم کلیت و شمول نثر اروپائی را فاقد است و بهمین جهت از انواع مختلف این قسم بیان از قبیل نمابشنامه (تراژدی - کمدی) داستان کوتاه، رمان و ربورتاژ در آن اثری دیده نمیشود. اینگونه نثر فارسی از زبان مردم دور بوده است و نمیتوانست بیان کننده آرزوها و مرارت ها و خوشبختی های مردمی که در این سرزمین میزیسته اند باشد.

نثر زبان قدیم مخصوص نوشتن مطالب تاریخی، فلسفی، علمی، دینی و مطالب مربوط بشر و ادبیات بود و مخصوصا در دوره انحطاط تیموری و صفوی بی اندازه مفلک و پیچیده شده بود. از خصوصیات نثر این دوره ترکیبات تازی و استعارات عجیب و القاب و تعارف های بسیار می باشد.

آشنائی ایرانیان با ادب و فرهنگ اروپائی در یکصد سال اخیر در تمام شئون زندگی مردم این زاد و بوم مؤثر واقع گردید و لازم شد که مردم و آرزوهای آنها توجه شود؛ لازم بود که سرعظمت ملت های اروپائی برای مردم ایران روشن گردد و برای انجام این کار احتیاج به نشر روزنامه و ترجمه کتاب های اروپائی به زبان فارسی محسوس واقع گردید. برای ایجاد انواع نوین نثر در ایران احتیاج میرمی به تولید زبان ادبی بوجود آمد زیرا که از زبان ادبی قدیم دیگر کاری ساخته نبود و برای اینکه مطالب به فهم عامه نزدیک شود می بایستی ترکیبات عربی و زبان آنرا دور ریخت.

نخستین مصلح نثر فارسی قائم مقام فراهانی است که با بصیرت تام نامه ها و منشآت خصوصی و اداری و سیاسی خود را به زبان ساده ای نگاشته است که روان و گویا میباشد و اگرچه از اوج زمین نامه ها چیز دیگری باقی نمانده است ولی سبک هموار و روانی قلم او در پیراسته شدن نثر فارسی معاصر نفوذ فراوان داشته است. از دوره ناصرالدینشاه بیعده که آثار ادبی و اجتماعی اروپائی از جمله «گنت مونت کریستو» و «سه تفنگدار» و قسمتی از

رساله فیلسوف فرانسوی «رنه دکارت» بنام «گفتار دربارهٔ روش» و غیره بزبان فارسی ترجمه شد تغییر عمده‌ای در جهت نثر فارسی داده شد. نویسندگان دیگر در اواخر قرن نوزده میلادی چون طالبوف، زین‌العابدین مراغه‌ای و ملک‌خان که روزنامه نویس و مرد سیاسی بوده‌اند در تغییر جهت نثر فارسی تاثیر بسیار داشته‌اند.

پیشرفت نثر بواسطهٔ انقلاب‌های اجتماعی و تکنیک‌های سیاسی دامنه یافت. مدیران روزنامه‌ها برای افکارخود و شرکت دادن عامه در جنبش ملی و سیاسی ناگزیر از ساده‌نوشتن بودند و بنابراین در گسترش نثر فارسی معاصر، روزنامه نگاران اهمیت زیادی داشته‌اند که از جمله آنها میتوان علی اکبر دهخدا و میرزا رضا زاده عشقی را نامبرد.

جنبش انقلابی ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ میلادی ایران نه تنها موجب خلع و سقوط محمدعلی شاه گردید بلکه در میدان ادبیات هم دو جبههٔ مخالف و مبارز بوجود آورد: یکی کهنه برستان و دیگر اصلاح طلبان. دستهٔ اخیر طرفدار این بودند که باید بر ادبیات فارسی جامعهٔ نویسی پوشانید و حتی تغییر اساسی آنرا خواستار بودند. اما این اصول و افکار وقتی میتواند جامعهٔ عمل ییوشد که کتابهایی به نثر بوجود آید که به زبان فارسی زنده و جان داری نوشته شده باشد؛ در همین حال مراعات میراث ادبی و عادات و رسوم و فولکلور را نیز نموده باشد.

سید محمدعلی جمالزاده در چنین شرایط کتاب یکی بود یکی نبود را انتشار داد و با نشر این کتاب مکتب و سبک رئالیستی در ایران آغاز یافت.

جمالزاده آموختنی‌های مقدماتی را در اصفهان که موطن اوست و معلومات متوسطه و عالی را در بیروت و سوئیس و فرانسه فرا گرفت و بگرفتن دانشنامهٔ علم حقوق از دانشگاه «دیژون» فرانسه توفیق یافت. در خلال جنگ بین‌المللی اول او در کنار آزادیخواهان ایران قرار گرفت و پس از ۱۶ ماه مبارزه در کرمانشاه و بغداد به برلین رفت و در انتشار روزنامهٔ کاوه که بمدیریت تقی زاده انتشار می‌یافت کمک کرد و در همین روزنامه اولین داستان معروف او «فارسی شکر است» در سال ۱۳۰۰ انتشار یافت.

شرح حال وی بسیار جالب و آموزنده و شیرین است ولی از زبان و قلم خود او لطف دیگری دارد، جمالزاده می نویسد:

«من پسر سید جمال‌الدین واعظ معروف اصفهانی هستم. پدرم را ایرانیها بقدر کفایت می‌شناسند که محتاج معرفی پسرش نباشد، چیزی که

هست اغلب او را اصفهانی میدانند و به همه عشقی که به اصفهان دارم برای رعایت حقیقت باید با یک حالت تأسف اقرار نمایم که پدر من اصفهانی نیست. پدر من در همدان متولد شده و مادرش همدانی و پدرش از سادات «جبل عامل» لبنان است. عموی اوسید اسمعیل صدر از علماء مشهور عتبات عالیات است و اقوام آنها چه در ایران با اسم صدر زاده ها و چه در عراق به اسم صدر، شهرت دارند. مادرم اصفهانی است از خانواده میرزا حسن باقر خان، خودم در اصفهان تولد یافته‌ام و در نتیجه مظالم علماء و حکام، پدرم که دائماً در اطراف مملکت ایران در بدر بود مجبور شد خانه کن به تهران بیاید. چگونگی زندگی پدرم در تهران و خدمات او در تاسیس مشروطیت که منجر به مسموم شدن او در زندان بروجرد گردید کم و بیش معروف است. در بروجرد مقبره او دارای گنبد و یارگامی است. از قرآزی که شنیده‌ام کم و زیاد حکم امامزاده‌ای را پیدا کرده و زیارتگاه آبتندگان و روندگان است. در اواخر عمر پدرم مرا با صغر سن برای تحصیل بخارجه فرستاد. چندی در بیروت بودم و پس از تحصیلات متوسطه به اروپا رفتم. سر نوشتم چنین بود که از وطن مالوف دور بیفتم، خوشبختانه عشقی که از طفولیت به قلم و کاغذ داشتم رابطه میان من و هموطنانم گردید. پس از اتمام تحصیلانم در علم حقوق در دانشگاه شهر «دیزون» پایتخت ایالت بورگنی که منبع بهترین شرابه‌های مملکت فرانسه است حوادث مرا به برلن انداخت. در جنگ اول فریب دو سال با مهاجرین ایرانی که در راه رستگاری و وطنشان جانفشانی‌ها کرده‌اند مشغول خدمتگزاریه‌های مختصری بودم. در ظرف آن مدت، مدتی در بغداد، در کرمانشاه، در میان ایلات پشتکوه و پیشکوه کردستان بسر بردم وقتی دشمن بر خاک ایران تسلط یافت ناچار به اروپا برگشتم. موقعی بود که عده‌ای از روضن پرسدن از قبیل میرزا محمدخان قزوینی و تقی زاده در برلین روزنامه معروف کاوه را تاسیس نموده بودند. چند سال در حضور مخادیم محترم خودم مشغول خدمتگزاری بودم، در روزنامه کاوه اجازه میدادند مقالاتی بنویسم. تاریخ روابط روس و ایران بقلم نا چیز من بطور اوراق الحاقی مدتی در روزنامه کاوه بطبع رسید. قسمت آخر این کتاب متأسفانه در کشمکش‌های جنگ و صلح مفقود گردید. در همان موقع در برلن آقایان هموطنان هفته‌ای یکشب شب نشینی داشتند با سه شب‌های چهارشنبه. هر کس بنوبت خود اسباب چایی را فراهم ساخته و مقاله‌ای را نیز که حاضر نموده بود میخواند و تمام شب در باب آن

مقاله به صحبت می‌گذشت. چون نوبت بمن رسید با هزار ترس و لرز «چون تهیه مقالات علمی در چنان محضر فضل و کمال مشکل مینمود» داستانی به اسم «فارسی شکر است» تهیه نموده اجازه دادند بخوانم، هیچ تصور نمی‌نمودم مقبول طبع نقاد حضار واقع گردد ولی برخلاف انتظارم مرا تشویق به نوشتن داستانهای دیگری از آن قبیل فرمودند. مجموعه این داستانها چندی بعد در خود برلن بعنوان «یکی بود یکی نبود» بصورت کتابی انتشار یافت، هموطنان استقبال نمودند ولی بطوریکه در مقدمه کتاب «عمو حسینعلی» بعدها شرح داده‌ام علمای بی علم بنای سعایت را گذاشتند. کتابخانه‌ای را که یکی بود یکی نبود مرا می‌فروخت مورد حمله و غارت قرار دادند، کتابها را در معبر عام سوزاندند، در مساجد اجتماع نموده مردم بیچاره را اغوا نمودند و مؤلف یکی بود یکی نبود را مهدور الدم خواندند. خوشبختانه از دنیای تعصب دور افتاده بودم، دستشان به امانم نرسید و شوق نویسندگی را در ضمیرم خاموش نمودند.

چندین سال در تلاش معاش در کشمکش بودم. عوالم جوانی نیز فرصتی نمیداد که به افاده پیردازم و استفاده از موهبت‌های زندگانی جوانی جام شبها و روزهایم را لبریز میداشت. در سال ۱۹۳۱ میلادی از برلن که ۱۵ سال در آنجا در سفارت ایران خدمت مینمودم بسویس افتادم و در دفتر بین‌المللی کار استخدام شدم. در همان سال با دختری آلمانی که سر تا پا پاکی و صداقت و جان نثاری است عروسی نمودم. در موقع جنگ دوم همکارانم که اغلب جوان بودند بپیدانهای جنگ در اطراف دنیا متفرق شدند. عده دیگری برای ادامه کار به کانادا رفته بودند. اتفاق خواست که من در همان ژنو بمانم در عمارت بزرگ دفتر بین‌المللی کار در کنار دریایچه بی نظیر «لمان» که گوتی قطعه‌ای از آسمان است که بزمین افتاده، در میان باغ و پارک بسیار مصفای اداره تقریباً تنها مانده بودم. شهر خالی شده بود. باز برایم فرصتی پیدا شد که قلم بیگانه شده را با خود آشنا سازم. در موقعی که از ترس بمب طیاره‌های دوست و دشمن چراغها را خاموش می‌کردند، من در گوشه دنجی چراغم را روشن می‌کردم و از دور مناظر و مجالسی را که در عهد طفولیت در ایران دیده بودم در مقابل خود مجسم می‌یافتم و بداستانسرائی مشغول می‌گردیدم.

همانطور که در شرح حال او اشاره شده است چمانزاده در شرائط دشواری شروع بکار کرد. در زبان فارسی قبل از او سبک بمعنی آنچه

که در داستان کوتاه دیده میشود وجود نداشت. درست است که قبل از جمالزاده، دهخدا در روزنامهٔ صور اسرافیل تحت عنوان «چرند و پرند» چیزهایی نوشت که بعضی از آنها شبیه به داستانهای کوتاه فرنگی بود ولی باید در نظر داشت که کار او در حد انتقاد اجتماعی و مقاله بود و نمیتوانست بخودی خود ایجاد سبک جدید ادبی بشود. جمالزاده با انتشار کتاب یکی بود یکی نبود و با وارد کردن اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های عامیانه در نوشته‌های خود، تمایلی را که از یکصد سال پیش از این در نهاد نویسندگان ایران پنهان بود به فعل در آورد. پیش از او استعمال زبان محاوره در نوشته‌ها از مراحل استقرارنی تجاوز نکرده بود، لیکن جمالزاده آنرا وسعت و کمال بخشید. یکی بود یکی نبود از شاهکارهایی است که ایجاد نظیر آن همیشه میسر نیست.

جمالزاده به اشکال کار خویش آگاهی تمام داشته است. در مقدمهٔ یکی بود یکی نبود می‌نویسد:

«بعضی را شاید عقیده باشد که کلمات و تعبیراتی را که متقدمین و پیشینیان استعمال نموده‌اند نباید استعمال نمود ولی امروز با آنکه علماً ثابت شده که خیالات و حتی احساسات و ذوق هم مانند چیزهای دنیا در ترقی است و چون الفاظ و کلمات پس از ایجاد معنی و اشیاء بوجود می‌آیند هر روز با پیداشدن خیالات و حقایق و احساسات و چیزهای تازه لابد کلمات و تعبیرات تازه هم بمیان می‌آید، معلوم است اجتناب از استعمال این کلمات نویسنده را دچار چگونه محذورات و مشکلاتی مینماید و ظاهراًست که در اینصورت نه خیال و مطلب خوب پرورده میشود و نه عبارت بی غش و خالی از تکلف خواهد بود و در واقع روگردان بودن از الفاظ نو و فناعت به الفاظ قدیمی با خیالات و معانی تازه‌ایکه همواره بمیان می‌آید حکم آنرا دارد که کسی خواسته باشد جامهٔ طفل شیر خواری را به تن جوان فریه و برومندی بپوشاند».

و اضافه می‌کند: «... و عجب آنست که در تمام این عهد اخیر همیشه نویسندگانی از قبیل حسنعلی خان امیر نظام گروسی، میرزا ابوالقاسم قایم مقام و میرزا عبدالوهاب نشاط و غیره هم که در نگارشات خود در بی‌سادگی بوده و پیرامون تقلید متقدمین نمی‌گردیده‌اند مورد تحسین عموم گردیده و از نوشته‌هایشان هر چه بدست آمده و چندین بار بچاپ رسیده است و باز

بای ما از این مسئله تنبهی حاصل نموده و ترس و بیمشان زایده گردیده است. <

در آن روز اگر کسی میخواست همانطور که حرف میزند بنویسد کلمات جاریه و ساختمانهای کلام و شیوه و طرز صحبت را در نوشته‌های خود آورد مورد تمسخر واقع میشد و شاید کار او در نظر کهنه ادیبان حکم بابت به سنت ادبی و معانی بیان را داشت ولی جمالزاده ترس و بیم را در این مورد کنار گذاشت و با نوشته‌های خود سبک تازه‌ای ایجاد کرد و همین سبک و مکتب است که در حقیقت شالوده جدید و تازه ادبیات داستان‌سرایی ایران گردیده است و فقط از آن روز بعد میتوان از ظهور ناول و رمان و رومان در ادبیات هزار ساله ایران سخن راند. آثار جمالزاده نه تنها از لحاظ تقدم تاریخی بلکه از حیث روش و وزن و معنی حائز اهمیت اعتبار است و از این گذشته وظیفه مشکل دیگری که عبارت از این است که روح و فرهنگ نشر اروپائی و نیروی تجسم و بیان بدیم آنها را قلب هزار ساله ادب فارسی بریزد را بعهده گرفته و از عهده آن برآمده است. یکی بود یکی نبود دارای يك مقدمه و شش حکایت و يك ضمیمه (مجموعه کلمات عوامانه فارسی) میباشد. زبانی که قهرمان‌های این داستان‌ها آن سخن می‌گویند بسیار شیرین و مناسب است. فرنگی ماب و شیخ و واک کلاهدی و مامورین حکومتی هر کدام به زبانی حرف میزنند که میتواند معرف «تیب» آنها باشد. پنج حکایت اول بطریق مونولوگ (Monologue) نوشته شده و داستان آخر بنام «ویلان الدوله» وصفی از پایان زندگی مردی... که بقول نویسنده «از آن گیاهپائی است که فقط در خاک ایران سبز میشود و میوه‌ای بار می‌آورد که نخود همه ش می‌نامند» میباشد.

در «دارالمجانین» نویسنده حسب حالی از زندگی جوانان ایران رضه می‌کند و از قهرمانان این کتاب روحیه‌ها و عادات و مشخصات صادق بدایت دوست خود را می‌گنجاند. «راه آب نامه» کتاب دیگر او بوصف آداب محلی و مختصات آنها توجه شده است.

کتاب دیگر وی که از لحاظ انتقاد اجتماعی شایسته بحث است «قلتشن دیوان» میباشد. جمالزاده اشخاص داستانی خود را بیشتر از میان طبقه متوسط آذاری، شیخ، تاجر و منشی تجارتخانه انتخاب می‌کند. در کتاب «قلتشن دیوان» نیز اشخاص اصلی از همین طبقه هستند. قلتشن دیوان قهرمان اول

کتاب از اعیان محله است که قسمت اصلی حادثه مربوط به اوست. قهرمان دیگر حاج شیخ تاجر سقط فروش میباشد. کتاب به پنج قسمت تقسیم شده است و در قسمت اول تحت عنوان «کوچه بی نام» وضع زندگی و ساکنان یکی از کوچه‌های تهران درسی چهل سال پیش به اختصار وصف میشود که قهرمانهای اصلی در آن ساکنند.

قسمت دوم «آدم خوش نام» به بیان صفات و احوال حاج شیخ سقط فروش اختصاص یافته است. فصل سوم مربوط به ذکر احوال و معرفی قلتشن دیوان و قسمت چهارم «نبرد یزدان و امریمن» مواجهه او با حاج شیخ شرح داده میشود. در قسمت آخر «داوری مخلوق» حاوی پایان کار دو پهلوان داستان و قضاوت مردم در باره هر يك از آنها میباشد.

خلاصه داستان این است که قلتشن دیوان میخواهد گلاهِ دم روبه‌ی بزرگی به سر حاج شیخ سقط فروش که مرد امین و متقی و درستکار و میان اهل محله و بازار به امانت شهرت دارد بگذارد و دختر خود را که رسوائی بار آورده است بریش پسر بیکاره و کند ذهن حاج شیخ به بندد.

قلتشن دیوان بر خلاف ظاهر مردی است ناپاک و زورگو و بدنام و متجاوز. حاج شیخ در قبول این پیشنهاد مامل می‌کند و پس از چندی می‌فهمد که این پیشنهاد همچون بلایی بوده و بخیر گذشته است. مدتی بین این دو نفر بواسطه همین امر شکر آب میشود.

حوادث جنگ بین المللی وضع حاج شیخ سقط فروش را بهم میزند و او مفلس میشود. روزی قلتشن دیوان بمنزل حاجی میرود و از او میخواهد که مقدار زیادی قند برای او بخرد و حق دلالتی خود را بگیرد. چندی بعد قند کمیاب میشود و احتیاج مردم به این کالا ذهن آنها را متوجه قندهائی که از آن حاج شیخ است می‌نماید.

حاجی سقط فروش که عمری را به امانت گذرانده است زیر تازیانه استهزاء و سوء ظن مردم بخود می‌پیچد و هرچه به قلتشن دیوان اصرار می‌کند که قند را بفرشد او بعنوان اینکه اختیار مال خود را دارد فروش آنرا صلاح نمیداند. مردم حاجی را محترک شناخته و لعن و نفرینش میکنند و او بی آنکه بتواند از خود دفاع کند در بدنامی می‌میرد ولی قلتشن دیوان که از این معامله فایده برده است به تظاهر و ریا مدرسه میسازد و در سال قحطی دمپخت می‌پزد و خوش نام و سرافراز میشود و پس از مرگش نیز همه بخیر از او یاد می‌کنند و داستان همینجا پایان می‌یابد.

در ضمن این داستان صحنه های مختلف از طرز زندگی و وضع معیشت و قیافه روحی طبقاتی از اهالی تهران که میتواند درباره کلیه نقاط ایران صادق باشد نمایش داده میشود. فکر اصلی که نویسنده در ضمن داستان پرورانیده است غلط بودن فضاوت اجتماعی است، مردم لایق فضاوت نیستند. هر که بد جنس تر و محیل تر است بیشتر در جامعه گل می کند و زندگی را به خوشی میگذرانند و از لذایذ آن برخوردار میشود و پس از مرگ هم در نظر مردم صاحب اعتبار و آبروست. بدینی شدیدی نسبت به این نوع فضاوت مردم از لابلای سطوح کثات بچشم میخورد. اما تجسم و نمایش این فکر بیشتر توسط کلمات است نه حالات. حرکت (Action) داستان کند است و بعضی جاها بیشتر صورت زبوری را بخود میگیرد و نویسنده از ذکر جزئیات ذکر شده نمیتواند در حیطه عمل قهرمانان استفاده کند. نویسنده مکرر نادانی مردم را ذکر کرده و در اثبات و اظهار آن پافشاری مینماید. در بعضی قسمت ها اوصاف او چه در چهره ها و چه در مورد مکان های عمومی ساختگی جلوه می کند. جمالزاده به تعبیرات و اصطلاحات و ضرب المثلهای عامیانه اهمیت زیاد میدهد اما این علاقه را نمیتواند پنهان کند و همه جا پیدا است که نویسنده دنبال تعبیرات رفته و اصطلاحات را جستجو کرده است. یکی از نشانه های این امر آنست که در هر مورد مترادفات مکرر می آورد و بنظر میرسد نویسنده اصرار دارد همه تعبیرات و اصطلاحات را که برای بیان معنی واحدی در خاطر دارد بخواننده تحویل بدهد. در نوشته های او هم چنین تتابع اضافات برای بهتر نشان دادن یک مفهوم دیده می شود که او را از ابجاز و اختصار و نثر دگرگی در بیان مطالب که به قول «چخوف» خواهر استعداد است دور می کند. اطلاع او از تعبیرات رنگا- رنگ و گوناگونی که در محاوره عامه فارسی زبانان موجود است مورد تردید نیست.

در یکی دیگر از کتاب های او «صحرای محشر» یکی از کهنه ترین موضوع های ادبی جهان مطرح بحث واقع شده است. موضوع بازگشت روان که در کتاب جمالزاده رنگ افسانه های مذهبی خورده است در فلسفه هند و فلسفه یونان (فیثاغورث و افلاطون) و در ادبیات پهلوی (۱) و رساله الغرانی ابوالعلاء معری و در عرفان ابرانی و مثنوی جلال الدین مولوی هست.

سیر خیالی و روحی در عالم برزخ و قیامت در «میرالعباد الی المعاد» سنائی و در ادبیات اروپائی از جمله کمدی الهی اثر «دانت» شاعر ایتالیائی (۱) و «بهشت گمشده» اثر میلتون (Milton) شاعر انگلیسی هم دیده میشود. در ادبیات فارسی هم این موضوع دنبال شده است که از آن جمله منظومه منفصل محمد اقبال شاعر پاکستانی، کتاب «مختر و دوزخ» بقلم آخوندوف و «خواب شکفت» آخوند ملا فتحعلی را میتوان نامبرد. جمال زاده خواسته است از تارهای این ساز کهنه آواز نوی بیرون بکشد در پشت کلمات و جملات او آبه و حدیث و قصه و خرافه و عقیده عایانه و مطالب فلسفی درباره دنیای دیگر بهم گره خورده و نویسنده کوشیده است از روی آنها رستاخیز را وصف کند و طرف مسخره آمیز این عقاید را نشان دهد. اسلوب تألیف با وجود وصف شیرین و طنز آمیز قوی نیست و خواننده در بسیاری از قسمت های کتاب بجای یک مطلب متوالی و مرتب با اجزاء پراکنده ای روبرو میشود. قهرمانان بیشتر صحبت می کنند تا عمل و بدیهی است همین موضوع خود مانع از تاثیر موضوعی است که نویسنده میخواهد عرضه کند. در کلمات جریان مداومی تغیب نمیشود و وحدت آن با نودن صورت ترکیبی بدیعی از اجزاء پراکنده روایت های مختلف در ساپ میماند. انداع در سراسر این کتاب ضعیف است و خواننده با یک کمدی روبروست که جنبه وصف در آن غلبه دارد. در این کتاب نویسنده دست بکار بزرگی زده که انجام آن علاوه بر قریحه عالی کوشش و همتی عظیم لازم داشته و عجب نیست اگر او چنانکه باید از عهده این مهم برنامده باشد.

در کتاب عم و حسینعلی که چاپ دوم آن شامکار نامیده شده است داستان های خیالی عرضه میشود و بهترین نمونه طنز و انتقاد اجتماعی است. بخصوصا داستان «کباب غاز» که شیرینی بیان نویسنده را در بکی بود یکی نبود فرا یاد می آورد و نیروی خلاق او که بعد از انتشار بکی بود یکی نبود بطرز شکفت آوری رو بضعف گرائید را نشان میدهد. تلخ و شیرین نام یکی دیگر از مجموعه قصه های اوست که نشان میدهد وی هنوز نیروی آفریننده ای دارد. با آنکه جمالزاده سالهای متمادی از کشور خود دور بوده است قوت حافظه و تسلط او بر نقل اطوار و اصطلاحات عامیانه حیرت انگیز است.

وقایع قصه های او مربوط به سالهای پیش یعنی همانطور که خود در

(۱) توسط آقای شجاع الدین شفا به فارسی ترجمه شده است.

سرگذشت خویش اشاره کرده است دوره‌ای که هنوز در ایران بوده میباشد و طبعاً قهرمانهای او طراوت و حیات قهرمانهای امروزی که می‌بایست بصحنهٔ رومان و نمایشنامه کشیده شوند را نداشتند و نظیر آنها در میان مردم امروزی ایران لااقل در شهرهای بزرگ که تمدن اروپائی رخنه کرده است کمتر یافته میشود.

تکنیک داستان نویسی نویسندگان اخیر غرب و شیوه‌های بدیع آنان در آثار جمالزاده دیده نمیشود و این هم شاید عیبی شمرده نشود زیرا سبک او متناسب و هماهنگ با زمان سی‌چهل ساله گذشته و محیط او و سنت افسانه سرایی در کشور اوست. در نوشته‌های او از نقل و نیند و شبکلاه و مسند و منقل و مهندب و مسجد و کوی و بازار و باغچه‌های گلرو زندهای لچک پسر و حاجی آقاهای پولدوست و اشخاص وافوری که حتی در اداره نیز از زدن یکی دو بست خودداری نمیکند گفتگو می‌رود و مهر و پیوندی که او به آداب ایران و زبان فارسی و مردم متوسط و کاسب و قانع این سرزمین دارد را بخوبی نشان میدهد. «معصومه شیرازی» شاید شیرین‌ترین کتاب جمالزاده باشد. موضوع کتاب از دردی رباعی معروف خیام:

« شیخی به زن فاحشه گفتم مستی هر روز بدام دیگری پا بستی »
 « گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم اما تو چنانکه می‌نمائی هستی »
 ساخته شده است. این کتاب که در چاپ اول «صحرای محشر» یکی از فصول آن بود ولی بعداً از طرف نویسنده مورد تجدید نظر قرار گرفت و خود بصورت کتاب مستقلی درآمد با این جمله شروع میشود:

«روز قیامت است و دار مکافات. آفتاب سوزان روزهای پنجاه هزار ساله قیامت چون دهانه کوه آتش فشانی که بطرف زمین باز باشد بالای صحرای محشر ایستاده و جان جن و انس را بلبشان رسانیده است. گروه انبوه مردگان بی‌انگ کربه صور اسرافیل از قبرها بیرون بسته برای پس دادن حساب اعمال در پای میزان بصورت حاضر باش صف بسته‌اند... ناگهان همه و غوغائی برخاست و معلوم شد نوبت بازخواست زنی رسیده معصومه نام که در پیشگاه عدالت الهی از دست یک نفر از ملاهای بنام نیشابور عرض است و دادخواهی مینماید». معصومه که یکی از زوار امام رضا است در راه مشهد پدر و مادر خود را از دست میدهد و در نیشابور بدام افتاده و سقوط می‌کند، ماجرای سقوط او و شیفتگی و علاقه‌اش نسبت به محمود گللابی که جوانی است کاسبکار و هر سال به خراسان می‌آید بادقت

و زیبایی وصف شده. ملای نیشابور که از شربت وصال معصومه هم جامی نوشیده پس از مرگ او از دفنش در تبرستان مسلمین مسانت بعمل می آورد و بعد خیام شاعر ایرانی وارد صحنه میشود و معصومه را بدوش می گیرد و بیباغچه مصفای خود که خارج از شهر نیشابور واقع است میبرد.

داستان مربوط به زمان سلجوقیان و زمانی که حکیم عمر خیام در نیشابور زندگی می کرده و دم دستگاهی داشته است میباشد ولی صحنه های داستان یادآور زمان قاجاریه است. بنظر میرسد که داستان شبیه یکی از فصول کتاب «حاجی بابا» باشد... قافله امام رضا و دستبرد تر کمن. به قافله و شغل پدر دختر که «علاوه بردلا کی در کازشکستن قولنج و کشیدن دندان و زدن رگ و عمل خسته هم بی سر رشته نبود» و النگو و قلاب و زوبند نقره دختر و بخصوص پول رایج زمان که پنجهزای و صاحبقران است همه مؤید این امر است، با این همه انتقادهای صریح کتاب لطف خاصی به آن می دهد و آنرا بصورت یک رمان اجتماعی درمی آورد.

کتاب دیگر جمال زاده «نمک گندیده» است که عنوان آن از این ضرب المثل فارسی اخذ شده: «هر چه بگندد نمکش میزند و ای به روزی که بگندد نمک». درین داستان پنج زن کارمند کم رتبه دولت لزوم اصلاحات را بشدت حس می کنند، دیدن کوچکی و کیفیت وضع نامربوب اداری آنها را بر می انگیزاند که برای رفع گرفتاریهای عمومی چاره اندیشی کنند. آنها معتقدند که پیش از اقدام برای اصلاح جامعه باید به اصلاح خود بپردازند ولی بر اثر فشارهای گوناگون اجتماعی خود را قادر بانجام این مهم نمی بینند ناچار خیال اصلاحات را از سر بیرون می کنند و به ترك هیچیک از عادات ناپسند و نواقص اخلاقی خود موفق نمی گردند... مجله P. E. N. Inter-national - که به کمک یونسکو چاپ میشود در این باره می نویسد:

«این داستان طرح و منظور معین ندارد ولی تصویر دقیق و روشنی است از وضع زندگی کارمندان کم رتبه ایران در چهل ساله اخیر.. دقتی که جمال زاده در توصیف زندگی کارمندان دولتی ایران بکار میبرد شاید تا حدی بعلمت مسافتی باشد که او را در مدت اقامت طولانی در ژنو از محیط ایران جدا ساخته است. این کتاب خصوصیات یک انرادی عالی و کامل را فاقد است و هر چند که در نوشتن آن دقت کافی بعمل نیامده است لیکن بعلمت اصطلاحات و ضرب المثلها و واژه های فراوانی که در آن گرد آمده است خالی از اهمیت نیست.»

نثر جمالزاده بدیع و زیبا و شسته رفته است. عبارتها و مثلها و اصطلاحات بشت سرهم قطار میشود و روانی و سهل و ممتنع بودن نوشته‌های او را نمهد میکند و همین ضرب الامثال جمله‌های قلبیه و کلمات عربی که او بوفور استعمال می‌کند را مانوس می‌سازد. لحنی که در نوشتن بکار میبرد از شوخی و طیبت خالی نیست و هزل زیبایش کمتر به ابتذال میرسد ولی باید گفت که او در ایجاد شخصیت‌ها و پروراندن قهرمان‌ها به اندازه کافی و در مقیاس ادب اروپائی قوی نیست، دائرة عمل شخصیت‌هایی که در نوشته‌های جمالزاده خلق میشوند بسی محدود و تعداد آنها خیلی مختصر است. اغلب نوشته‌های او به وصف حالتی اختصاص یافته و فلسفه‌ای بشت سر اثر نغزآید است.

جمالزاده در انتقاد اجتماعی زبردست است. قطعه‌های «رجل سیاسی»، «آتش زیر خاکستر»، «یله دیگ بیله چنندر»، «کباب غاز» بته سیستم‌داران وطنی، مستشاران قلابی، مردم بظاهر خوش نیت و کارمندان کم‌رتبه که دعوی اصلاح دارند و اشخاص قلدر را بروی آب می‌اندازد و بسوایشان می‌کند، این انتقاد تنها متوجه شیخ ریاکار، حاکم. دزد و غیره نیست بلکه مردم نیز از جمله او مصون نیستند. همه مقصود و در جهنی که درست کرده‌اند بسرو کون هم می‌پرند و هم دیگر را گاز می‌گیرند و باره میکنند. جمالزاده با هر گونه پستی و دو روئی و تزویر در هر لباس که باشد می‌جنگد و این جنگ اگر چه حالا کهنه شده است ولی با توجه بزمان نگارش آنها با ارزش جدوه می‌کند.

امروز نوشته‌های جمالزاده بواسطه اینکه از محیط طبیعی فکر و ذهن و خاطرات زنده او مربوط به ایران در سالهای پیش الهام می‌یابد کسی کهنه بنظر میرسد ولی نکته‌ای که این قطعه‌های داستانی را بیشتر جلوه میدهد این است که در ورای این کهنگی ظاهری روح تجدید و تعصبات تازه جوئی همه جا جلوه دارد. در اکثر داستانها نویسنده با خرافات و اوهام و تقالید و تعصبات سخت مبارزه کرده است.

آنچه زشتی و بیدادگری و گمراهی است مورد ظن و طعن و ریشخند اوست و آنچه زیبایی و خردمندی و درستی است مورد مدح و تحسین او. شیخ طبعی و لودگی پاکیزه و خردمندانه در داستان فارسی شکر است زرد بچشم میخورد و شیخ سالوس و ریاکار و جران فرنگی مأب در زیر ضربات سیلی خشم و استهزاء او درست و حسابی از پا در می‌آیند و در

«قلتشن دیوان» شوخی و طنز تلخ او مثل تازیانه بر سر کثر روان و بی خبران فرود می آید و ظالم و مظلوم را هر دو بیک چوب میراند و هر دو را بیاد تحقیر و استهزاء می گیرد. ابن لحن ظن و ریشخند از مختصات نوشته های جمالزاده است. بعضی مطالب انتقادی که «در یله دیگ یله جفندر» آمده هنوز تازگی دارد در آنجا می نویسد:

«یکروز از یکی از ایرانیانی که خیلی با من رفیق بود و دارای چندین اولاد بود پرسیدم پس زن تو کجاست؟ فوراً دیدم سرخ شد و چشمایش دیوانه وار از حدقه بیرون آمد و حالش بکلی دگرگون شد، نهمیدم خطای بزرگی کرده ام عذر خواستم و از آن روز بعد فهمیدم که در این مملکت نه فقط زن وجود ندارد بلکه اسم زن را هم نمیتوان بزبان آورد. چیز دیگری که در ایران خیلی غریب است که یک قسمت عمده مردم که تقریباً نصف اهل مملکت میشود خودشان را سرنایا توی کیسه سیاهی می بندند و حتی برای نفس کشیدن هم روزانه ای نمی گذارند و همینطور در همان کیسه سیاه تو کوچه رفت و آمد می کنند»

جای دیگر می نویسد: «حالا برسیم بر سر سفید کلاه ما که به شیخ و آخوند معروف هستند. اینها در میان مردم احترام مخصوصی دارند و چون به کلاهشان شناخته میشوند هرچه پارچه گیر می آورند می بیچند دور سرشان و حالت مناری را پیدا می کنند که بر سر آن لانه لکلی باشد. یک روز محرمانه از یک نفر ایرانی پرسیدم اینها چرا اینطور کلاه خود را می پوشانند گفت: ندیده ای که وقتیکه انگشتی معیوب میشود سر آن را کهنه می بیچند شاید اینها هم منزشان عیب دارد و میخواهند نگذارند از خارج هوای آزاد به آن برسند»

بعضی عبارتهای جمالزاده از شدت روانی بصورت یک شعر در می آید: «عادت هم حقیقتاً مثل گدای سامره و گربه خانگی و یهودی طبیکار و کوت کش اصفهانی است که هزاران بار از این در بیرونش کنی از در دیگر تو می آید».

وصف او نیز از طنز خالی نیست: «برف بنای باریدن را گذاشت و دانه های ریز آن مانند پشه های سفید فضای بیابان را پر نمود. گاهی کولاک میشد و گردباد می افتاد توی برف و آنوقت دیگر عوض آنکه از آسمان به زمین برف بیاید، برف از زمین به آسمان میرفت. سرمای کافر چنان پیر مسافر را در می آورد که انسان دلش میخواست قیامت برپا

میشد و گناهانش بر ثواب‌هایش چربیده و یکسر در آتش گرم و نرم جهنم سرازیر می‌شد.»

جای دیگر: «... اول چشم یک نفر از آن فرنگی مآبهای کذائی افتاد که دیگر تا قیام قیامت در ایران نمونه و مجسمه لوسی و نقوی و یسودی خواهند بود یقیناً صد سال دیگر هم رفتار و کردارشان تماشاخانه‌های ایران را (گوش شیطان کر) از خنده روده برخوردارند کرد.»

نویسنده بخوبی از وظیفه خویش یعنی توجه به زبان کوچ و بازار، کلماتیکه بین مشدیها (مشهدیها) و اوباش معمول است که نمیتوان آنها را در کتاب لغتی جمع و ضبط نمود آگاه بوده است و در مقدمه یکی بود یکی نبود می‌نویسد: «نویسنده این سطور از کلمات عوامانه که بیشتر بین طبقات پست و مشدیها (مشدیها) معمول است و بزبان فرانسه آنها را کلمات «آرگو» می‌گویند مثنی جمع و بعنوان نمونه در آخر این کتاب ضمیمه نموده است.»

همین کلمات بیشتر در نوشته‌های او استعمال شده و «با معنی ثابت و محکم و خوبی که دارند و اغلب آنها مثل کلمات نان و آب معروف و عمومی فارسی زبانان است» و بخوبی ضبط و محفوظ مانده، موجب ازدیاد سرمایه زبان ما گردیده است.

خدمت دیگر جمالزاده به ادب فارسی ترجمه و نشر کتابهای «ویلهم-تل» و «دون کارلوس» از شاعر آلمانی و داستان بشر، از «هندریک-ویلم وان لون» و «داستانهای برگزیده» از نویسندگان مختلف میباشد. مجموعه برگزیده‌ای از اشعار مثنوی مولوی تحت عنوان «بانگ‌نای» از طرف او انتخاب و چاپ شده است، همچنین مقالات فاضلانه‌اش در مجلات یغما و سخن چاپ شده و میشود.

جمالزاده با اینکه از ایران دور است شور و شوق فراوانی به وطن خود دارد و از آنجا نگران ترقیات یا انحطاط‌های وضعیت ادبی و اجتماعی وطن مألوف میباشد. یکی از دوستان او در این باره می‌نویسد: «... در خانه جمالزاده مجموعه گرانبهای از آثار ایرانی میتوان دید. از قالی‌ها و قلمدان‌ها و پرده‌های خوش نقش گرفته تا تندیل و مرقع و خط و نذهیب و خاتم‌کاری شیراز و تفره و مینای اصفهان همه زینت بخش خانه است.. به خلاف خانه‌های جدید تهران، در خانه جمالزاده انسان حس می‌کند که ایران کشوری بوده است و کاری کرده است.»

امروز جمالزاده در ژنو مشغول تحریر مقالات و داستانهای اجتماعی برای بیداری اذهان هم میهنان خویش میباشد، مجموعه لغات عامیانه که چندین سال برای جمع آوری آن زحمت کشیده از کتابهایی است که میبایستی به همین زودی برای چاپ حاضر کند. آخرین کتب وی «آزادی و حیثیت انسانی» چند ماه قبل در تهران چاپ و نشر شد و مورد استقبال قرار گرفت. جمالزاده از بین شعرا به مولوی و حافظ علاقه وافر دارد و معتقد است که انسان باید برای خود مرشد یا بقول حافظ «پیری» انتخاب کند و از روان او مدد جوید، مرشد جمالزاده حافظ شیرین سخن است که هر وقت مشکلی برایش پیدا میشود و یا تالم و تاتر خاطر بوی دست میدهند از روح قدسی خواجه شیراز مدد می طلبد.

نویسنده نامی ایران بسیار خوش صحبت و بدنه گوست و طبق آنچه یکی از دوستانش در این باره نوشته است وقتی پای صحبت او به نشیند محالست کوچکترین خستگی و ملالی در خود حس کند، ممکنست روز اول آشنائی شما باشد اما چنان خونگرم است که شما در همان لحظه های اول گفتگو و بیگانگی خود را از یاد میبرید و می پندارید که پس از سالها دوری و مهجوری بیک یار آشنا برخورد کرده اید. آنقدر شیرین و گرم صحبت می کند که پس از چند دقیقه شما هم حق بجانب او میدهید که فارسی شکر است.

پیشگاه علم انان مطالعات - دانشی
پرتال جامع علوم انسانی

ماه مصنوعی

سوی آسمانها نمود عبور	ماهی از زمین شد بصد سرور
میزند بعلم دامن این غرور	فارغ از زمین، فارغ از زمان
میکند نشان، کسکشان دور	پای بر زمین، دست بر فضا
دست علم باز، چشم چهل کور	شد سرود ماه در فضای دور
چهل را بگو: می کنیم کور	گر سراغ ما آسمان گرفت

(هوشگ وفا)